

## تحلیل بُعد انسان‌شناختی رئالیسم انتقادی از ساحت اجتماعی دین و نقد آن

منیره بصیرتی\*

حمید پارسانیا\*\*

چکیده

دین واقعیتی اجتماعی است و معمولاً برای تبیین واقعیت‌های اجتماعی، طیفی از نظریات فردگرایانه-جمع‌گرایانه استفاده می‌شود. از جمله این نظریات، نظریات متعلق به نحله رئالیسم انتقادی است که کنش‌های انسانی را بررسی و تبیین می‌کند. در این مقاله سه دلیل بر علیت دلایل رفتار یا کنش انسانی اقامه شده است. پارادایم رئالیسم انتقادی، انسان را دارای ماهیت اجتماعی می‌داند. واقع‌گرایان انتقادی، یکی از ارکان قضاوت روشی را که بر اساس پیش‌فرض‌های توافقی افراد است، کفایت عملی می‌دانند. برای جمع‌آوری اطلاعات، قائل به ترکیب روش کیفی و کمی هستند و هیچ یک را به‌تنهایی کافی نمی‌دانند. جایگاه خدا در انسان‌شناسی دیالکتیک روی بسکار چنین است که ساختار مبنایی انسان و جهان، خدا است و وظیفه اصلی انسان، دستیابی به این واقعیت متعالی یا مطلق و فهم آن است. از نظر او، خدا ریشه وجودی یا غایت وجود و امکان‌ها است.

کلیدواژه‌ها: علیت دلایل، تبیین کنش، انسان‌شناسی رئالیسم انتقادی.

\* دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری فرهنگی، دانشگاه باقرالعلوم (ع) (نویسنده مسئول: m.basirati@yahoo.com)

\*\* دانشیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۱۱

## مقدمه

در رئالیسم انتقادی، ابعاد هستی‌شناسی، روش‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی در خور بررسی است. در این مقاله از میان ابعاد چهارگانه فوق، بُعد انسان‌شناسی از طریق عینک نظری رئالیسم انتقادی تحلیل می‌شود. قبل از تحلیل بُعد انسان‌شناختی از منظر رئالیسم انتقادی، باید توجه داشت که زمینه اجتماعی، انسان را احاطه کرده است. عینیت با حقیقت پیوند خورده و عینیت اجتماعی که همان حقیقت اجتماعی است، وابسته به توافق است.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که: چه مسئله‌ای سبب شد فیلسوفان اجتماعی به سمت واقعیت اجتماعی کشانده شوند؟ مبحث عینیت و حقیقت پدیده‌ها آنها را به موضوع چستی «واقعیت اجتماعی»<sup>۱</sup> می‌رساند که تمام مباحث عینیت پیرامون آن است. آنها معمولاً طیفی از نظریات فردگرایانه- جمع‌گرایانه را برای تبیین واقعیت اجتماعی مطرح می‌کنند (Archer, Collier & Andrew, 2004; Bhaskar, 1998: 213).

تأکید بر واقعیت اجتماعی در آگاهی فرد و تبیین این موضوع با سرشت انسانی (یعنی تبیین واقعیت اجتماعی با سرشت انسانی یا فطرت) و زندگی افراد، همان تبیین رفتارگرایانه و ایدئالیستی کنش‌های انسانی است که خود ریشه در دوگانه‌انگاری ذهن- جسم دکارتی دارد و سوی دیگرش به رهیافت کل‌گرا ختم می‌شود. در نظریه اجتماعی واقع‌گرایانه مارگارت آرچر<sup>۲</sup> «واقعیت اجتماعی» را به دلیل موجودیتش نمی‌توان به اجزای سازنده‌اش فروکاست (مهدی‌زاده، ۱۳۸۴: ۳۷).

بُعد انسان‌شناختی رئالیسم انتقادی نیز، مانند سایر ابعاد آن، دو طیف مخالف فلسفه واقع‌گرایانه، یعنی نوپوزیتیویسم (مانند دترمینیسم زیست‌شناختی اجتماعی) و هرمنوتیک (مانند پسامدرنیسم و پراگماتیسم رورتی<sup>۳</sup>) را نقد می‌کند. رئالیسم انتقادی بسکاری که الگوی مد نظر مؤلف است، به دنبال نظم علی در واقعیت است که با سازوکارهایی عمل می‌کند که از آگاهی انسان پیش می‌افتد؛ اما دانشمند علوم اجتماعی می‌تواند در آن برای شناخت واقعیت از زمینه و محیط خویش جدا شود و تحلیل کند (همان: ۳۸).

1. social fact
2. Margaret Archer
3. Richard Rorty

## ۱. بُعد انسان‌شناختی

مراد از انسان‌شناسی، شناخت ماهیت انسان و درک جایگاه او در هستی و نیز تحلیل شناخت و نظام حساسیت‌ها و هر آن چیزی است که مربوط به نظام انگیزشی او است (فتوتیان و عبدی، ۱۳۹۱: ۸۹).

### ۱.۱. اثبات علیت دلایل برای رفتار انسانی

پنج استدلال بر علیت دلایل رفتارهای انسانی اقامه شده است که عبارتند از:

(۱) دلایل را می‌توان خوب یا بد، غلط، ناسازگار و ... ارزیابی کرد و این (ارزیابی ارزشی) حکایت از آن دارد که دلایل، علل امور دیگری محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، اگر دلایل نمی‌توانستند علل چیزی باشند، هرگز آنها را ارزیابی ارزشی نمی‌کردیم و ارزیابی آنها را بیهوده می‌دانستیم، حال آنکه بی‌شک دلایل را ارزیابی می‌کنیم. به تعبیر آندرو سایر، «عقاید ضد و نقیض، هیچ‌گاه به کسی آسیب وارد نکرده است؛ چون هرگز کسی را به کاری وادار نکرده است؛ لذا فایده‌چندانی ندارد که عمر خود را با نقد آنها تلف کنیم» (سایر، ۱۳۸۵: ۱۲۶).

(۲) استدلال مستدل بر علت‌نبودن دلایل، خود حاکی از علت‌بودن دلیل است؛ زیرا مستدل، پیشاپیش، مفروض گرفته است که دلیلش می‌تواند فکر قائلان به علت‌بودن دلیل را تغییر دهد و این به معنای مفروض‌گرفتن علّیت دلیل است. آندرو سایر در این باره می‌گوید: «چرا باید کسی خود را به زحمت بیندازد و استدلال کند که دلایل نمی‌توانند علل باشند، در حالی که با چنین مباحثی هیچ‌گاه نمی‌توان فکر افراد را تغییر داد؟» (همان: ۱۲۸).

حاصل آنکه، دلیل در رابطه با کنش انسانی علیت دارد؛ البته دلیل، هم متضمن مؤلفه‌های شناختی مانند باور است و هم دربردارنده مؤلفه‌های غیرشناختی یا انگیزشی مانند میل‌ها، خواسته‌ها و ... هر انسانی واجد مجموعه باورهای مؤثری است که هویت ذهنی و رفتاری فرد را تعیین، و جایگاه او را در نوع خود تثبیت می‌کند و موجب می‌شود فرد به بنیادی‌ترین صورت، تمایل به انجام‌دادن چیزی داشته باشد (فروزنده و توحیدی‌نسب، ۱۳۹۲: ۲۲۵). مجموعه این باورهای هویت‌ساز و علائق و تمایلات عملی برآمده از آن، ذات انسان را تشکیل می‌دهد.

(۳) دلایل، برای اینکه علل باشند لزوماً نباید صادق یا منسجم باشند. بعضی از اعمال اجتماعی وابسته به مفاهیمی است که کاذب یا ناسازگار به نظر می‌رسند. افعال مبتنی بر عقاید باطل، نمونه‌هایی از این افعال است (سایر، ۱۳۸۵: ۱۲۸).

۴) کنشگران لزوماً از دلایل واقعی افعالشان خودآگاهی ندارند و ممکن است دلایلی که افراد برای عمل خود مطرح می‌کنند صحیح نباشد و دلیل واقعی عمل آنها چیز دیگری باشد (همان: ۱۲۹)؛ یعنی از دلیل واقعی عمل خود غفلت کرده و آنچه را واقعاً دلیل او برای انجام‌دادن عمل نیست، دلیل واقعی عملش می‌پندارد. ممکن است کسی با گرایش‌های نژادپرستانه در گزینش افراد برای شغلی، مانع پذیرش سیاه‌پوستان شود؛ اما راجع به تأثیر گرایش‌های نژادپرستانه‌اش در نپذیرفتن سیاه‌پوستان، خودآگاهی نداشته باشد.

۵) چنان‌که گذشت، از دیدگاه رئالیسم انتقادی، میان نیروهای علی و حوادث، رابطه درونی و ضروری وجود ندارد و ممکن است نیروی علی فعال باشد، اما شرایط فعلیت‌یافتن آن فراهم نباشد؛ مثلاً نیروی علی دیگری مانع آن شود. بر این اساس، تحقق‌نیافتن کنش و موفق‌نشدن عامل در انجام‌دادن عمل به معنای فقدان نیروی مؤلّد آن (دلیل) نیست. به دیگر سخن، تأثیر نهایی دلیل در تولید کنش، به شرایط اعدادی وابسته است که با دلیل (نیروی علی) رابطه بیرونی و مشروط دارند. تحقق کنش علاوه بر دلایل، متوقف بر مجموعه شرایط دیگری است که حضور آنها محتمل است. با این توضیح، تحقق‌نیافتن کنش و موفق‌نشدن عامل در ایجاد فعل و انجام‌دادن عمل، با علیت دلیل برای کنش منافات ندارد و نمی‌توان آن را مؤید علیت‌نداشتن دلیل تلقی کرد.

## ۱. ۲. علیت و تبیین در قلمرو کنش‌های انسانی

رئالیسم انتقادی به پدیده‌ها، هستی، معرفت و فلسفه روش (روش‌شناسی)، نگرش خاص خود را دارد، اما در این مقاله بر بُعد انسان‌شناختی آن متمرکز شده‌ایم؛ یعنی اینکه: آیا رئالیسم انتقادی نظری راجع به انسان و انسان‌شناسی دارد؟

به طور کلی، در پاسخ به این پرسش، نحله رئالیسم انتقادی کنش‌های انسانی را بررسی، و تبیین خود را در حوزه کنش‌های انسانی مطرح می‌کند. بنابراین، در این بحث، الگوی مد نظر رئالیسم انتقادی در تبیین کنش‌های انسانی محل توجه قرار می‌گیرد.

رئالیسم انتقادی به منظور به دست آوردن الگوی مناسب برای تبیین کنش‌های انسانی ویژگی‌های کنشگران انسانی را بررسی می‌کند و «در ارتباط با ویژگی‌های عاملیت‌های انسانی به توان‌ها و گرایش‌هایی از انسان توجه می‌کند که به عنصر آگاهی و حیث التفاتی انسان مربوط

کنش هدفمند حاکی از وجود نیروها و گرایش‌ها در انسان است که کنش‌ها و رفتارهای هدفمند انسانی را تولید می‌کنند. این نیروها و گرایش‌ها که جنبه ذهنی و روان‌شناختی دارند به عنوان نیروهای علی و مؤد رفتار انسانی، اولاً واقعیت دارند، و ثانیاً به خواص فیزیکی رفتار انسان تقلیل‌پذیر نیستند (فروزنده و توحیدی‌نسب، ۱۳۹۲: ۲۲۰).

ادراک یا تولید معرفت از جمله توانایی‌های ذهنی انسان است؛ انسان به پدیده‌های پیرامون خود توجه می‌کند و معرفت‌هایی را درباره آنها سامان می‌دهد. اکتساب و به‌کارگیری زبان یکی دیگر از توانایی‌های ذهنی انسانی است که همه فعالیت‌های انسانی اجتماعی در این توان ذهنی انسان ریشه دارد. تولید و کسب معرفت گزاره‌ای (اعم از گزاره‌های معرفتی (علمی) و گزاره‌های غیرمعرفتی، مثلاً احساسی) و نیز تعاملات و کنش‌های اجتماعی انسان‌ها بر به‌کارگیری زبان مبتنی است؛ زیرا زبان از سویی وسیله تعامل اجتماعی است و از سوی دیگر تعامل انسان‌ها متضمن انتقال معنا است و معرفت گزاره‌ای بر پایه مفاهیم قابل دسترسی در زبان، ساخته و بیان می‌شود (همان: ۲۲۲).

اما مهم‌ترین توانایی ذهنی و روان‌شناختی انسان که به کنش‌های او مربوط می‌شود، آگاهی و اراده او راجع به کنش‌ها است. انسان، کنشگری قصدمند است، به این معنا که کنش‌هایش را تحت نظر دارد و خودآگاهانه و از روی خواست و اراده، اقدام به کنش می‌کند. «عمل انسانی، برخلاف حیوانات، آگاهانه است؛ کارگر (عامل) برداشتی از هدف (محصول نهایی کار) دارد» (سایر، ۱۳۸۵: ۱۹).

رئالیسم انتقادی با بررسی فوق‌درباره ویژگی‌های کنشگران انسانی نتیجه می‌گیرد که آگاهی و اراده، نیروهای مؤد کنش‌ها و رفتارهای قصدمند انسانی است. به عبارت دیگر، انسان به موجب برخورداری از این دو نیرو (آگاهی و اراده) کنشگری هدفمند است و کنش‌های خود را بر حسب دلیل انجام می‌دهد. از این رو دلایل می‌توانند علل باشند؛ یعنی اموری باشند که تغییرات خاصی را موجب می‌شوند. البته «دلایل قطعاً متفاوت با علل فیزیکی‌اند [اما] از این تفاوت نمی‌توان نتیجه گرفت که دلایل نمی‌توانند علل بعضی حوادث باشند» (Bhaskar, 1979: 64). دلایل، اموری ماهیتاً معنادار است و امکان ارزیابی ارزشی آن وجود دارد و به خوب و بد و ... توصیف می‌شود، در حالی که علل فیزیکی به اوصاف ارزشی متصف نمی‌شود؛ اما این تفاوت مانع از نقش علی دلایل برای

رفتارهای انسانی نیست. به هر طریق، دلایل، علل رفتارهای انسانی است و متقابلاً می‌توان گفت رفتارهای انسانی، معلول دلایل است، و بلکه «اساساً رفتارهای انسانی از آنجا که معلول دلایل (انگیزه‌های) او است، به این رفتارها صفت قصدمند داده‌ایم» (فروزنده و توحیدی‌نسب، ۱۳۹۲: ۲۵۳).

### ۱.۲.۱. تبیین کنش‌های انسانی

بر اساس این دیدگاه که دلایل، علل کنش‌های انسانی است و کارکرد علی دارد، طبیعی است که کنش انسان بر حسب دلایل آنها تبیین شود؛ یعنی بر حسب مجموعه‌هایی از مؤلفه‌های شناختی و مؤلفه‌های انگیزشی که پیش از کنش، مد نظر کنشگر بوده است؛ اما در این میان یک پرسش مطرح می‌شود: چگونه می‌توان به نیروهای مولد کنش انسانی دست یافت و نظریه‌های ناظر بر این نیروها چگونه ارزیابی می‌شود؟

توضیح اینکه، بر اساس آنچه گذشت، الگوی مد نظر رئالیسم انتقادی در تبیین پدیده‌ها، تبیین فرآیندی بود؛ به این معنا که در این الگو جست‌وجوی نیروهای علی و سازوکارهای مولد رخدادها هدف قرار می‌گرفت. روند حرکت فکری در تبیین پدیده‌های طبیعی به این صورت بود که دانشمند پس از مواجهه با انتظام‌های تجربی، نیروهای علی و سازوکار مولد این انتظام را جست‌وجو می‌کرد و به منظور دستیابی به سازوکارها مدلی را برای آنها در نظر می‌گرفت (مدل‌سازی) که انتظام مشاهده‌شده را تبیین کند. در نهایت برای ارزیابی مدل پیشنهادی در متعلق دانش خود مداخله می‌کرد تا بازخورد واقعیت به مدل پیشنهادی را مشاهده کند. همچنین، دانستیم که برای ارزیابی مدل از طریق ایجاد سیستم بسته در طبیعت مداخله صورت می‌گیرد؛ یعنی در شرایط آزمایشگاهی سازوکارهای درونی موجود در عمیق‌ترین لایه هستی، در سطح تجربی، بالفعل می‌شود و به تجربه درمی‌آید تا عملکرد سازوکارهای مولد را در دسترس دانشمند و در معرض شناسایی او قرار دهد.

بنابراین، می‌توان پرسید که: ارزیابی مدل پیشنهادی برای رسیدن به نیروی مولد کنش انسانی چگونه صورت می‌گیرد؟

در حوزه امور انسانی، ایجاد سیستم بسته و شناسایی نیروهای علی به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست. به علاوه، اندازه‌گیری کمی در این حوزه با مشکل مواجه است؛ زیرا اولاً: پدیده‌های انسانی

از لحاظ هستی‌شناختی برگشت‌ناپذیرند و نمی‌توان آنها را به‌دقت بازبینی کرد؛ ثانیاً، موضوعات انسانی معنامحورند و معنا را نمی‌توان کمی کرد.

دو مسئله اخیر چندان مشکل نیست؛ زیرا تنها راه شناخت پدیده‌ها، شناخت کمی آنها نیست. به این معنا که اولاً برای بازبینی دقیق هر پدیده انسانی نیاز به تکرار آن نیست، بلکه برای این کار کافی است کنشگر را به صورت‌های مختلف در معرض پرسش قرار دهیم و دلیل او بر کنش را جويا شویم. ثانیاً، از دیدگاه رئالیسم انتقادی «معنا نمی‌تواند اندازه‌گیری شود، در عوض می‌تواند فهمیده شود. فرضیه‌ها در مورد معنا، در زبان، بیان و در دیالوگ‌ها تأیید می‌شوند. زبان برای علوم اجتماعی، نقش هندسه را برای فیزیک ایفا می‌کند» (همان: ۲۳۴). با این توضیح، رئالیسم انتقادی پیشنهاد می‌کند که «داور پسینی فرضیه‌های علوم اجتماعی به جای دقت اندازه‌گیری، صراحت معنا باشد» (همان: ۲۳۵).

رئالیسم انتقادی با عبور از این دو مشکل به دنبال جایگزینی برای آزمایش و سیستم بسته است. با عنایت به آنچه درباره جایگاه آزمایش در علوم طبیعی گفته شد، یعنی این نکته که آزمایش، پاسخ و بازخورد واقعیت به نظریه‌های ما درباره سازوکارهای علی است، باید برای ارزیابی نظریه‌ها درباره کنش انسانی، در جست‌وجوی فرآیندی باشیم که همین نقش را برای نظریه‌های ناظر بر کنش انسانی ایفا کند. در علوم طبیعی، ما در آزمایش، یک پرسش برای طبیعت مطرح می‌کنیم. این پرسش باید به زبانی مطرح شود که طبیعت آن را بفهمد و ما نیز پاسخ آن را بفهمیم. آزمایش و سیستم بسته و تمام ابزارهای مفهومی و ابزارهای تکنیکی آزمایشگاهی از زبان طبیعت رمزگشایی می‌کنند؛ یعنی واسطه‌هایی هستند میان دانشمند و ساختارهای طبیعت که پرسش دانشمند را به زبان طبیعت، و پاسخ طبیعت را به زبان دانشمند ترجمه می‌کنند (Bhaskar, 1975: 45).

در نظریه‌های ناظر به کنش‌های انسانی، پرسش از کنشگر و گفت‌وگو با او همین نقش را ایفا می‌کند. اگر علت کنش‌های انسانی، دلیل‌های آنها است (یعنی امری است درون‌ذهنی که کنشگر دارد) نزدیک‌ترین راه برای کشف این نیروی علی پرسش از خود کنشگر است و نیازی به واسطه، یعنی ایجاد سیستم بسته و آزمایشگاه نداریم.

البته، چنان‌که گفتیم، ممکن است دلایلی که افراد برای عمل خود مطرح می‌کنند صحیح نبوده و دلیل واقعی عمل آنها نباشد. از این‌رو لازم است کنشگر را به صورت‌های مختلف در معرض پرسش قرار دهیم تا دلیل واقعی عملش را از لابه‌لای پاسخ‌هایش بیابیم.

## ۲. ارتباط دو بُعد روش‌شناختی و انسان‌شناختی رئالیسم انتقادی و اثبات‌گرایی

پارادایم رئالیسم انتقادی به دلیل آنکه انسان را دارای ماهیت اجتماعی می‌داند، در روش خود پیش‌فرض‌های توافقی افراد در کنش ارتباطی را یکی از ارکان قضاوت روشی می‌داند و چون دغدغه واقع‌گرایانه نیز دارد، کفایت عملی را هم از دیگر ارکان قضاوت روشی خود می‌شمرد. برای جمع‌آوری اطلاعات قائل به ترکیب روش کیفی و کمی است و هیچ‌یک را به‌تنهایی کافی نمی‌داند. اما پارادایم اثبات‌گرایی به دلیل آنکه نگرشی مکانیکی به انسان دارد، در مبانی روشی خود از علوم طبیعی الگوبرداری می‌کند. لذا به نوعی روش توصیفی فارغ از ارزش به مثابه روشی معتبر روی می‌آورد و روش کمی را به منزله راهی برای کسب اطلاعات کافی می‌داند (فتوتیان و عبدی، ۱۳۹۱: ۸۷).

## ۳. جایگاه خدا در اندیشه انسان‌شناختی روی بسکار و نقد آن

دو پنداشت غلط و توهم پیش‌روی انسان است؛ یکی این توهم که اساساً انسان، خداگونه نیست؛ و توهم دیگر اینکه انسان خداگونه است. بین این دو مقوله فرق اساسی و ذاتی وجود دارد. دست‌یابی به من حقیقی چیزی نیست که به‌راحتی و بدون طی طریق طولانی و سخت به دست آید. چون خدا عشق مطلق است و ما اساساً خداگونه‌ایم. ساختار مبنایی انسان و جهان خدا است و وظیفه اصلی انسان، دست‌یابی به این واقعیت متعالی یا مطلق و فهم آن است. از نظر او، خدا ریشه وجودی یا ریشه‌گایی تمام ریشه‌های وجود، شرط بلاشروط امکان تمام شرط‌ها و امکان‌ها است. خدا کم و بیش به واسطه انسان قابل فهم است و سرشت درونی انسان، مستعد درک خدا است. خدا از لحاظ هستی‌شناختی در انسان حلول کرده و درون انسان است، اما آغشته به انسان نیست. خدا انسان را قادر به انتخاب می‌کند و از لحاظ هستی‌شناختی، استعلایی است.



خدا مطلق، حقیقی، خالق و به مثابه وجودی مستغنی، جامع و عمیق‌ترین بنیان دربرگیرنده الباقی وجود است. خدا شرایط امکان تمام اشیا است. لذا تمام امکان‌ها را مشخص می‌کند. پس خدا هم‌زمان:

الف. واقعی و ریشه مطلق قابلیت‌ها و سرچشمه تمام امکان‌ها است.

ب. فعلیت‌یافته و تجلی‌یافته در انسان و سایر موجودات است.

ج. قابل درک تجربی و تجربه‌شده در انسان (در آگاهی انسانی) است. خدا مطلق، واقعی و مستقل از میدان نسبیت است. به عبارت دیگر، چه فعلیت بیابد و چه نیابد (مثلاً قبل از خلقت) فعلیت‌یافته در قلمرو نسبیت است؛ خواه در واقعیت عینی تجربه شود یا نشود (Archer, Collier & Andrew, 2004: 9-10).

این ویژگی متأثر از دیالکتیک بیگانه‌زدایی، شامل خود استعلایی، یا وحدت خود با خود، خود با کلیت و خود با خدا است. تمام اینها اساساً وابسته به عشق مطلق است. زیرا خدا عشق و مطلق جهان است. جهان را با نیروی وحدت‌بخش عشق، در علیت کل‌گرا متحد می‌کند. دیالکتیک‌های بیگانه‌زدایی، اساساً دیالکتیک‌های عشق است؛ عشق به خود، عشق به هر یک و همه. بنابراین، جوهر انسان‌رهایی‌یافته، عشق به خدا است. خدا عشق مطلق و نیروی وحدت‌بخش، کلیت‌بخش و رهایی‌بخش عالم است.

لذا در آموزه‌های توحیدی اسلام، خدا را به مثابه ذات پایدار، عمیق، پنهان، اما بالفعل و البته موضوع کمابیش درک تجربی (از روی آثار صنع) می‌شناسند. به سخن دیگر، تجلی‌یافته یا متجسم در جهان نیمه‌واقعی انسانیت است. به هر حال، باید توجه داشت که چون خدا عالی‌ترین مقام، همیشگی و از لحاظ وجودی شرط سازنده امکان است، بنابراین یک جهان فروافتاده دائمی با ویژگی انسان از خودبیگانه امکان ندارد. به همین دلیل، شکل ساختاری گناه، امکان‌پذیر نیست (إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زُھُوقًا) (اسراء: ۸۱). به عبارت دیگر، نمی‌تواند دوام بیاورد و تثبیت شود. دیالکتیک‌های خودشناسی و خداشناسی که به سمت آزادی حرکت می‌کنند، همواره جهان را پست و پست‌تر می‌کنند. لذا چون نفس، فناپذیر و جاودانه است، طبعاً تجربه روشنایی یا وجود اجتناب‌ناپذیر است. گرایش به آزادی باید پیروز شود، اگرچه زمان، مکان و چگونگی آن مشروط است.

ابزار دست‌یابی به این هدفِ خودشناسی، وابسته به حذف‌کردن حال و حاضر‌کردن غایب در مقاطع استعلا است که در نهایت در «آگاهی کیهانی» یا روشنایی، برای نمونه، حذف همه موانع و پرده‌های غیبت (آنچه مانع دریافت انوار الهی می‌شود) که می‌تواند سرچشمه قابلیت‌های انسانی گردد، موجب پایداری حضور خدا (درون و بیرون خود) می‌شود (افروغ، ۱۳۹۴: ۱۲۲-۱۲۳).

نقد بنیادین دیگر به تحلیل رئالیسم انتقادی این است که هرچند پیروان متأخر این نحله فلسفی، همان‌طور که در مطلب فوق بدان اشاره شد، دیدگاه‌هایی درباره خدا و ماوراءالطبیعه مطرح کرده‌اند، اما:

به دلیل اینکه تعینات معرفتی را تماماً به ابعاد اجتماعی آن باز می‌گرداند و شرایط و روابط اجتماعی را در محتوای علم دخیل می‌داند، از تعینات و ابعاد وجودی علم که به مباحث متافیزیکی معرفت باز می‌گردد، باز می‌ماند. علم و معرفت، بدان‌گونه که در حوزه فلسفه اسلامی تبیین می‌گردد، با وجود و هستی، مساوق است و تعینات وجود که به مراتب هستی باز می‌گردد، غیر از تعینات ماهوی است که به موجودات بازگشت می‌کنند. امور طبیعی و انسانی، اعم از فردی و اجتماعی در زمره موجودات هستند و تأثیر آنها در حوزه علم و معرفت، از سنخ عوامل اعدادی است. غفلت از وجود در ساختار معرفتی موجب می‌شود تا جنبه کاشفیت و صدق و کذب شناخت بدون توجیه شود و منجر به نسبیت فهم و حقیقت گردد (پارسانیا، ۱۳۹۵: ۲۱۰).

### نتیجه

چگونگی ربط و تحلیل بُعد انسان‌شناختی رئالیسم انتقادی به بُعد اجتماعی دین از نظر بسکار از اینجا ناشی می‌شود که وی برای انسان چهار سطح رابطه قائل است: رابطه انسان با طبیعت، با دیگری، با روابط و ساختارها، و با خود. در رابطه انسان با خودش، خدا نیز جلوه‌گری کرد. خدا با عالم گسترده‌گی یکسان ندارد. آنچه در عالم می‌بینیم الزاماً خدایی نیست؛ یعنی گسترده‌گی خدا به اندازه گسترده‌گی عالم نیست. به عبارت دیگر، بخشی از عالم می‌تواند خدایی نباشد و در مخالفت با خدا باشد که در اینجا بحث شر مطرح می‌شود که واقع‌گرایان انتقادی معتقدند خدا و شر قابل جمع است. زیرا اگر جلوی شر گرفته شود، از آنجایی که منشأ شر عمدتاً انسان است، باید جلوی اختیار او گرفته شود که این شر بزرگ‌تری است؛ یعنی این اختیاری که به انسان داده شده، خیر است که این خیر به شر هم می‌انجامد.

همه ما جوهری خداگونه داریم و بیگانگی هم داریم. اگر موجودات هیچ درجه‌ای از یگانگی با خدا نداشتند، کُن فیکون می‌شد. یعنی همه اشیاء، ارتباطی با خدا دارند. باید بکوشیم ساختارهای گناه‌آلود را از عالم بزدااییم. خدا هم خالق است، و هم حافظ. بیگانگی کامل با خدا امکان ندارد. شر وابسته به خیر است؛ اما خیر وابسته به شر نیست. پایان‌بخش هر گونه بیگانگی عشق نامشروط به خدا است. عشق و عقلانیت قابل جمع‌اند. وحدت با خدا مستلزم نجات مخلوق است.

اگر در باورهای دینی خود جدی هستیم باید در برابر حقایقش و در معرض پرسش واقع‌شدنش هم جدی باشیم. برای آنکه بتوانیم آنها را در معرض پرسش قرار دهیم باید دلیل داشته باشیم و دلیلش اعتقاد دیگران است. همین که دیگران موضوع مشترکی را طور دیگری می‌فهمند می‌تواند دلیلی برای به پرسش کشیدن باور من باشد. اکثر گفت‌وگوهای دینی ما پیش‌رونده نبوده‌اند، بلکه درجائزنده بوده‌اند. شرط فلسفی گفت‌وگو این است که بخواهیم خودمان متقاعد شویم نه اینکه دیگری را متقاعد کنیم. تا این جای مطلب با رویکرد نظری رئالیسم انتقادی است. اما باید در نظر داشت که صرف نداشتن فهم مشترک با دیگران، دلیل بر کذب آن نیست. به عبارت دیگر، مبنای صدق و کذب، جامعه نیست، بلکه نفس‌الامر، و در خصوص دین، آموزه‌های دینی منبعث از وحی است.

## منابع

- قرآن کریم.
- افروغ، عماد (۱۳۹۴)، شرحی بر دیالکتیک روی بسکار: رئالیسم انتقادی دیالکتیک ۱، تهران: نشر علم، چاپ اول.
- پارسانیا، حمید (۱۳۹۵)، روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی، قم: کتاب فردا، چاپ دوم.
- سایر، اندرو (۱۳۸۵)، روش در علوم اجتماعی رویکردی رئالیسم انتقادی، ترجمه: عماد افروغ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
- فتوتیان، علی؛ عبدی، حسن (۱۳۹۱)، «بررسی رابطه انسان‌شناسی و روش‌شناسی در پارادایم‌های اثبات‌گرایی و رئالیسم انتقادی»، در: معرفت فرهنگی/اجتماعی، س ۳، ش ۳، ص ۸۷-۱۰۰.
- فروزنده، مرضیه؛ توحیدی‌نسب، زینب (۱۳۹۲)، رئالیسم انتقادی: هستی‌شناسی اجتماعی و امکان‌واری تجربی در علوم اجتماعی، قم: بوستان کتاب.
- کبوج، فدل (۱۳۹۰)، «رئالیسم انتقادی و نقد سنت پوزیتیویسم»، ترجمه رضا ماحوزی، در: اطلاعات حکمت و معرفت، س ۹، ش ۵، ص ۵۳-۵۷.

- مهدی‌زاده، محمدرضا (۱۳۸۴)، «دفاع از رئالیسم»، در: کتاب ماه علوم اجتماعی، س ۱۸، ش ۹۶، ص ۳۴-۳۸.
- Archer, Margaret; Collier, Andrew; Porpora, Douglas (2004), *Transcendence: Critical Realism and God*, London & New York: Routledge.
  - Bhaskar, Roy (1975), *A Realist Theory of Science*, London: Routledge.
  - Bhaskar, Roy (1979), *The Possibility of Naturalism, A Philosophical Critique of the Contemporary Human Science*, third edition, London: Routledge.
  - Bhaskar, Roy (1998), *Fact and Value: Theory and Practice in Critical Realism, Essential Readings*, London: Routledge.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی